**جلسه 26 درس اصول استاد گنجی**

**شنبه 30/7/1401**

**وحدت و تعدد مطلوبِ مطلق و مقید متوافقین در کلام نائینی**

**مرور مطلق و مقیدی که احدهما مرسل و احدهما معلق است**

بحث در این فرض بود که یک خطاب مطلق داریم و یک مقید، و لکن احدهما معلق است و دیگری غیر معلق: «ان ظاهرت فاعتق رقبة»، «اعتق رقبة مؤمنه». مرحوم نائینی فرمود در اینجا جای حمل مطلق بر مقید نیست، زیرا حمل مطلق بر مقید در جایی است که بینهما تنافی باشد، و در اینجا تنافی نیست.

تنافی در این فرض وقتی است که متعلق ما واحد باشد، اگر متعلق ما یکی بود لامحاله تکلیف واحد بود. و لکن اینجا یکی بودن متعلق متوقف بر این است که حکم‌ها یکی باشد. اگر حکم‌ها یکی باشد و ما از اطلاق حکم از اعتق رقبة مؤمنه دست برداریم و بگوییم مراد از اعتق وجوب مشروط است کما اینکه در ان ظاهرت فاعتق رقبة است، حکم ما واحد می‌شود، و حکم واحد کشف می‌کند از متعلق و احد. ایشان فرموده هذا دورٌ.

فرمایش مرحوم نائینی فرمایش تمامی است. اینکه ما متعرض شدیم برای این است که کسی توهم نکند که همان بیان مرحوم نائینی در مرسلین یا معلقین علی شرط واحد اینجا هم می‌آید. آن بیان مرحوم نائینی در وحدت مطلوب اینجا مجال ندارد نه به تقریب مرحوم نائینی و نه به توضیح مرحوم آقای خویی.

اما به تقریب مرحوم نائینی: مرحوم نائینی فرمود که اعتق رقبة و اعتق رقبة مؤمنه وحدت مطلوب است، چرا؟ چون ظاهر اعتق رقبة این است که قید دخالت ندارد در صرف الوجود و مطلق است. اعتق رقبة مؤمنه ظاهرش این است که قید دخالت دارد، اینکه هم قید دخالت داشته باشد و هم نداشته باشد تنافی است. پرواضح است که آن بیان اینجا جاری نیست.

ان ظاهرت فاعتق رقبة اینکه قید را نیاورده معلوم می‌شود دخالت ندارد، و بله ولی دخالت ندارد در چی؟ در ان ظاهرت فاعتق، یعنی عتق رقبه مشروط؛ وجوب مشروط است. و آنکه گفته اعتق رقبة مؤمنه ظاهرش در این است که قید دخالت دارد. در چه دخالت دارد؟ وجوب عتق رقبه‌ای که مطلق است و شرط ندارد. این دو با هم تنافی ندارند.

فرمایش مرحوم نائینی در مرسلین که می‌گفت تنافی است، اگر درست باشد در اینجا جاری نیست، لذا در احدهما مطلق و در آخر مقید ما نمی‌توانیم بگوییم مطلوب واحد است مگر اینکه قرینه خارجی بیاید.

و کذلک به توضیح مرحوم آقای خویی. مرحوم آقای خویی فرمود اعتق رقبة و اعتق رقبة مؤمنه نمی‌شود دو حکم باشد چون آن طور که در محاضرات فرمود در دو حکم تعیینی، مطلقش لغو است. تخییری آن نیز به نظر ایشان خلاف ظاهر است. خب آن مسئله لغویت اینجا جاری نیست. ان ظاهرت فاعتق رقبة اگر عتق رقبه وجوب تعیینی داشته باشد، ولی به صورت مشروط و در وقت ظهار، این یک وجوب. و اعتق رقبة مؤمنه نیز وجوب تعیینی داشته باشد برای رقبه مؤمنه، در این صورت لغویت حاصل نمی‌شود. زیرا یکی مشروط و یکی مطلق است. مشروط از یک حیث خودش مطلق است، و مقید از همان حیث غیرمطلق است. آن بیان استحاله که فرمود محال است دو تا مطلوب، آن بیان استحاله اینجا نمی‌ِآید.

و به عبارت واضح‌تر نمی‌دانم چرا مرحوم نائینی کشش داده و گفته است دور است، واضح است که مطلق و مشروط دو سنخ از وجوب هستند که ظاهرشان تعدد مطلوب است. ان ظاهرت فاعتق رقبة یک وجوب است، وجوب مشروط. اعتق رقبة مؤمنه نیز وجوب مطلق دارد. پر واضح است ظاهر دو خطابی که یکی معلق است و دیگری غیر معلق دو مطلوب است، یک مطلوب مطلق و یک مطلوب مقید و بیان مرحوم نائینی و مرحوم آقای خویی در مرسلین اینجا مجال ندارد و این پرواضح است.

**اشکال منتقی الاصول به توضیح مرحوم نائینی و خویی**

خب این راجع به این قسم که مرحوم نائینی در اینجا مطرح کرده است. یک فرمایشی برخی راجع به سخن آقای خویی فرمودند. در منتقی الاصول گفته است که فرمایش آقای نائینی مصادره است این اول الکلام است که بحث کردیم. توضیح مرحوم خویی را نیز گفته است این نادرست است که این جا ماند و باید استدراک بکنیم.

مرحوم آقای خویی فرمود ظاهر دو خطاب دو حکم است. یک مطلق و یک مشروط. ولکن دو حکم به نحو تعیینی ثبوتاً محال و به نحو تخییری خلاف ظاهر است. ایشان فرموده است خب سلّمنا به نحو تخییری خلاف ظاهر باشد، اما این خلاف ظاهر قرینه دارد. قرینه‌اش ظاهر دو خطاب است، مگر نمی‌گویید دو حکم است؟ همین ظاهر قرینه بر تعدد حکم است، از باب دلالت اقتضا. هر گاه خطاب ظهوری داشت و آن ظهور عقلاً و عرفاً قابل قبول نبود، خود همین ظاهر قرینه بر اراده ظاهر است و به این دلالت اقتضا می‌گویند. "فاسأل القریه" ظاهرش این است که از قریه سؤال کن، و چون محال است کشف می‌کنیم مراد از اهل قریه است، و الا کلام مولا لغو می‌شود، در حالی که از مولا لغو صادر نمی‌شود. ما آن ظهور را که سؤال کن آن را حفظ می‌کنیم منتها آن را حمل می‌کنیم بر اهل قریه والا خطاب لغو می‌شود.

اینجا هم همینطور اعتق رقبة مطلق ما است و اعتق رقبة مؤمنه مقید ما است. ظاهر این دو خطاب این است که دو تا واجب تعیینی داریم، این ظاهر محال است. خب نمی‌شود که شارع مقدس لغو صحبت کرده باشد، خب حملش کنیم به تعدد مطلوب به وجوب تخییری.

**بررسی اشکال منتقی الاصول**

این اشکالی است که به توضیح مرحوم خویی شده است، البته ایشان چند اشکال کرده است که این اشکال سوم ایشان است که صورتی دارد و اشکال اول و دوم پاسخشان واضح است. و لکن این فرمایش درست نیست. درست است که در جایی که کلام ظاهری دارد و آن ظاهرش عقلا محال است، ما آن را حمل می‌کنیم بر خلاف ظاهر تا لغویت کلام پیش نیاید. هر جا کلام ظاهری دارد و آن ظاهر عقلاً محال است، حال عقل یا عقلا خیلی فرقی ندارد، یعنی شاید ظاهر ممکن نیست ولو به حسب ذهن مردم، اینجا صوناً للکلام عن الغویه آن را حمل می‌کنیم بر غیر ظاهر . این درست است اما شرطی هم دارد، باید آن خلاف ظاهر مقبول باشد. اگر گفتیم مراد از فاسأل الرقیة اهل قریه است این مقبول است، زیرا سؤال مناسب با اهل قریه است. آن حمل باید مقبول باشد و مردم بپذیرند. اگر گفتیم مقصود آقا این بود میگویند بله مشکلی نیست. ولی اگر آقا گفته است زید آمد و بگوییم این ظاهرش مراد نیست و مقصودش از زید عمر است، مردم این را قبول نمی‌کنند که صوناً للکلام عن اللغویه چنین کاری بکنیم.

اینجا هم همینطور است، الان دوران امر است که بگوییم یک مطلوب بیشتر ندارد و یک حمل است یا بگوییم ظاهرش که دو تا حمل است را اخذ کنیم، و حملش کنیم بر این تخییر که اتیان مقید اولاً یا اتیان مطلق اولاً ثم المقید. الان دوران امر است که ما از آن ظهور اولیه آن دو خطاب در تعدد مطلوب دست برداریم و حملش کنیم بر وحدت مطلوب، حمل کنیم بر اینکه ظاهرش مراد نیست و یک مطلوب بیشتر ندارد یا اینکه حملش کنیم بر ظاهرش که دو مطلوب است ولی دو مطلوبی که به نحو تخییر، به آن صورت که گفتیم، بود. حملش بر آن نو ع دو مطلوب عرفیت ندارد.

اصلاً ما مطمئنیم شارع مقدس در هیچ جا مرادش از مطلق و مقید به این شکل که «اول مقید را بیار یا اول مطلق ثم مقید را بیار» نیست و چنین جعل‌هایی را مطمئنیم از شارع صادر نشده است. بر خلاف اینکه بگوییم یک مطلوب داریم و حمل مطلق بر مقید بکنیم یا حمل بر افضل الافراد بکنیم.

بعبارة اخری اینکه باید کلام مولی را از لغویت خارج بکنیم، محملی برای ظاهرش پیدا بکنیم، اینها آیه و روایت که ندارند، اینها امور عرفی و ارتکازی هستند و باید ببینیم عرف در این موارد چه کار می‌کند. آیا در این مطلق و مقید به ظاهر اخذ می‌کنند به آن کیفیت یا از این ظهور دست بر می‌دارند؟ در ذهن ما این است که دست برداشتن از این ظهور اسهل است از حفظ ظهور به آن کیفیت . حفظ ظهور به آن کیفیت عرفیت ندارد. لذا مرحوم خویی در تقریرات خود فرموده کدام عرف برای فهماندن تخییر اینگونه صحبت می‌کند. کدام عرف می‌گوید اعتق رقبة و اعتق رقبة مؤمنه و بگوید منظورم از این تخییر به این کیفیت است؟

به نظرم در کلام آقای خویی دقت و تأمل نشده است و این اشکال بر توضیح مرحوم خویی وارد نیست، کما اینکه اشکال نقضی بر این بیانات در صورتی که احدهما مرسل و اخری معلق مجال ندارد. هذا کله ما یتعلق به فرمایشات مرحوم نائینی و مرحوم آخوند.

ما تا کنون به این نتیجه رسیدیم که مرحوم آقای آخوند که فرموده بود اگر مطلقی داشتیم و مقیدی (در مطلق بدلی صحبت می‌کنیم، اشتباه نکنید) وحدت مطلوب نیاز دارد به قرینه خارجیه. این فرمایش مرحوم آخوند را تا به حال نتوانستیم جواب بدهیم. مرحوم نائینی که فرمود نیاز ندارد مصادره به مطلوب شد. مرحوم آقای خویی که توضیح داد و فرمود اصلاً محال است، تعدد مطلوب یک قسمش محال ثبوتی است و یک قسمش محال اثباتی است، این را هم نتوانستیم بفهمیم. پس تا به حال آخوند می‌گوید ظاهر دو خطاب تعدد است، که آقای خویی هم اقرار کرد به این، و ما دلیلی بر خلاف ظاهر نداریم. تا الان به این نتیجه رسیدیم که ظاهر دو خطاب مطلق و مقید تعدد مطلوب است. یکی مطلق را اراده کرده و یکی مقید را. آیا می‌شود فرمایش آقای آخوند را جواب گفت یا نه؟ ما یک فرمایش سومی را می‌خواهیم عرض بکنیم ببینیم مقبول واقع می‌شود یا نه.

**در پاسخ به سؤال:** شاید طبق این سخن ما نوبت به دور هم نرسد.

**نظر استاد درباره حمل مطلق بر مقید متوافقین**

اما بیان سومی که ما ادعا داریم، نه آن مصادره مرحوم نائینی و نه آن توضیح آقای خویی است، بلکه یک بیان عرفی است. در ذهن ما این است که امر به مطلق به عنوان یک مطلوب و امر به مقید به عنوان مطلوب آخر گرچه ثبوتاً و اثباتاً ممکن است ولی عرفیت ندارد. تو ذهن ما همان است که مرحوم آخوند در ابحاث سابقه فرمود. اینکه مولا مطلق را بگوید تارة و مقید را بگوید اخری، و منظورش از مطلق جامع باشد و از مقید حصه به نحو دو مطلوب. یعنی حصه را آوردی دو مطلوب می‌آوری، این به نظر ما عرفیت ندارد.

شما مقابلش را حساب کنید، اینکه مطلق را بگوید بعد مقیدرا و مرادش از مطلق مقید باشد، این هم شایع است و هم عرفیت دارد. یک بار گفته است اعتق رقبة و بعد گفته است اعتق رقبة مؤمنه می‌خواهد بگوید مرادم از اعتق رقبة، عتق رقبه مؤمنه است. اینکه مطلقی را بیاورد و بعد مقیدی را بیاورد برای بیان آن مطلوبش این عرفیت دارد. کما اینکه مطلقی را بگوید بعد مقید را بگوید برای بیان افضل افراد، این هم عرفیت دارد و خیلی دور از ذهن نیست. اما شق ثالث که مطلقی را بگوید و مقیدی را بگوید و مرادش دو تا مطلوب باشد، نه حمل مطلق بر مقید و نه حمل مقید بر افضل الافراد. این نادر است و ما در شریعت برخورد نکردیم که در مطلق بدلی مراد از مطلق جامع باشد و مراد از مقید جامع مع الخصوصیه (دو مطلوب). گمان ندارم در مطلق بدلی که مطلوب مولا به مقید حاصل می‌شود و مقید را بیاوری تمام است، بتوان گفت مع ذلک مطلق هم فی نفسه مطلوب است به حیثی که اگر شما مطلق را بدون قید آوردید آنجا هم یک مطلوبی از مولا را آورده‌ای و یک مطلوب مانده باشد. این در ذهن ما عرفیت ندارد.

مطلق و مقیدی که از مولا صادر می‌شود همان است که قدیمی‌ها می‌گفتند یعنی احد الامرین است: یا حمل مطلق بر مقید است یا حمل مقید است بر افضل الافراد. اما اینکه مطلق و مقید بمانند و دو مطلوب مراد باشد، این عرفیت ندارد.

روی این حساب شاید در ذهن شما هم آمده باشد، اینکه در متوافقین شرط کردند متوافقین وقتی حمل می‌کنیم مطلق را مقید که تنافی باشد و تنافی فرع بر وحدت مطلوب است و باید وحدت مطلوب را احراز کنیم، به ذهن ما می‌آید که تمام اینها بافیدنی است. نه، در بدلی اگر مطلقی آمد و مقیدی، اصلاً صحبت وحدت مطلوب و تعدد مطلوب نیست. اصلاً به ذهن مردم این قضیه نمی‌آید.

اینکه مرحوم خویی قبول کرده است سخن مرحوم آخوند را و قبلش مرحوم آخوند ادعا کرده است که ظاهر مطلق و مقید تعدد مطلوب است، می‌گوییم نه، کی گفته است که ظاهرش در تعدد مطلوب است؟ اصلاً تعدد مطلوب در ذهن مردم نیست، آنها از مطلق و مقید تعدد مطلوب نمی‌فهمند. شما ارتکاز خود را بررسی بکنید، که آیا وقتی مطلق و مقید را می‌شنوید سراغ چه امری می‌روید؟ ما سراغ این می‌رویم که ببینیم آیا مراد از مطلق مقید است یا مراد از مقید افضل الافراد است که اطلاق به حال خودش باقی است. اصلاً اینکه به ذهن ما بیاید که اینها دو مطلوب دارند که به هم ربطی ندارند، اصلاً این از مطلق و مقید بدلی هیچ وقت به ذهن نمی‌آید.

لذا اینکه آخوند فرموده ظاهر مطلق و مقید دو مطلوب است و باید قرینه پیدا کنیم و بعد حساب کنیم که آیا مطلق را بر مقید حمل کنیم و ... نه، اینگونه نیست. اصلاً از ابتدا داستان مطلق و مقید دوران بین دو امر است و ثالث ندارد. در مطلق بدلی ذهن عرفی ما می‌گوید که تعدد مطلوب مغفول‌عنه است. همینها در ذهن نائینی بوده که ادعا کرده مجرد خطابین برای وحدت مطلوب کافی است. گرچه تحلیل او گیر دارد. اینکه مرحوم نائینی در دوره اخیره‌اش برای حمل مطلق بر مقید اینگونه برهان آورد که باید حمل کنیم مطلق را بر مقید، چون اگر حمل نکنیم باید مقید را بر استحباب حمل کنیم که خلاف ظاهر است یا بر واجب فی الواجب حمل بکنیم که این هم گفتنی نیست یا واجب مستقل (همینی که الان صحبت می‌کنیم) این را هم که فرمود گفتنی نیست، و همانطور که واجب فی الواجب عرفیت ندارد، این هم عرفیت ندارد. این برهان مرحوم نائینی به منزله یک تحلیل است و این تحلیل مرحوم نائینی را قبول داریم و برهان نمی‌خواهیم. بحث در الفاظ است و در الفاظ باید برویم به سراغ استظهارات، مطلق و مقید را که ملاحظه بکنیم و ذهن عرفی خود را هم کاوش کنیم، می‌بینیم حمل بر استحباب خلاف ظاهر است و واجب فی واجب خیلی خلاف ظاهر است و واجب مستقل اون هم خیلی خلاف ظاهر است، فیتعین حمل المطلق بر مقید.

**در پاسخ به سؤال:** اگر مطلق و مقید گفت ظاهرش تعدد است؟ اگر حرف زد ظاهرش دو خواسته است حتی در مطلق و مقید؟ این اول الکلام است. اصلاً تا به حال در مطلق و مقید شما تا به حال اینگونه تکلم کرده‌اید که یک مطلق را بگویید و یک مقید را به عنوان دو مطلوب، بحیث وقتی مقید را انجام داده دو مطلوب شما را انجام داده است. در ارتکاز میدانی شما تا بحال یک جا با چنین چیزی برخورد کرده اید؟ لذا همانطور که واجب فی الواجب خیلی خلاف ظاهر است، واجب فی قبال الواجب هم خلاف ظاهر است.

**در پاسخ به سؤال:** اگر بخواهد دو مطلوب را برساند، عیبی ندارد اگر تصریح کند اگر مقید را انجام ندادی مطلق را انجام بده و ما یک چیزی می‌دهیم. آقای خویی گفت اصلاً نمی‌تواند تعیینی بگوید و باید به نحو واجب تخییری بگوید، ما گفتیم به نحو واجب تعیینی هم می‌تواند بگوید ولی با یک اضافه‌ای.

**در پاسخ به سؤال:** خلف صحبت نکنید، این را میخواستیم در ادامه بگوییم، جای این در تحریر محل نزاع است و اشاره کرده‌ام تا بحال محل نزاع در جایی است که مطلقی داریم که مولوی است و مقیدی هم داریم که مولوی است. ما که منکر ارشادی بودن نیستیم، می‌گوییم ظاهرش مولوی است و فرض کلام این است که مقید مولوی داریم ها. اما اگر مقید ارشاد شد، همه میگویند و اصلاً حمل مطلق بر مقید جای بحث ندارد.

**در پاسخ به سؤال**: همه جا اینطور نیست، یک وقت گفته است اعتق رقبة و بعد گفته است یجب عتق الرقبة المؤمنه، نمی‌خواهد به عنوان ارشاد بگوید آنرا که من گفتم، نه، بلکه می‌گوید این مهم است پیش من. ملازمه با ارشاد ندارد

**جمع‌بندی بحث مطلق و مقید متوافقین بدلی**

در مطلق بدلی حمل مطلق بر مقید در متوافقین مشهور بین علماست، بلکه ما خلافی پیدا نکردیم در مطلق و مقید بدلی. البته خلافی هم باشد مشکلی ندارد. مشهور بین علما در مطلق و مقید بدلی یک وجوب را بیشتر نمی‌خواهد و اگر مقید را بیاوری کافی است. در مطلق و مقید بدلی مشهور حمل مطلق است بر مقید در متوافقین. آیا این نیازمند احراز وحدت مطلوب است یا خیر نیاز ندارد؟ آخوند گفت نیاز دارد. از کجا وحدت مطلوب را بفهمیم؟ گفت از اجماع یا قرینه حالیه و مقالیه یا سبب واحدی و... باید وحدت مطلوب را احراز کنیم تا نوبت این بحث برسد.

مرحوم نائینی در مقابل فرمود ما نیازی به احراز نداریم یا به تعبیر بهتر مرحوم نائینی فرمود از خود دو خطاب وحدت مطلوب استنباط می‌شود و این دقیق‌تر است. نائینی نیز تکرار کرده است که تنافی بین مطلق و مقید در این است که وحدت مطلوب وجود داشته باشد. و وحدت مطلوب را از خود خطابین احراز می‌کنیم. این هم یک تقریب است. چطور احراز می‌کنیم؟ آقای نائینی محرِز را طوری و آقای خویی طور دیگری بیان کرد.

یک بیان سومی هست که نه اصلاً نیاز به احراز تنافی از دو خطاب نداریم، همان وقت که دو خطاب داریم: یک مطلق بدلی و دیگری مقید، دوران امر می‌شود بین این چهارتا. یا باید امر را بر استحباب حمل بکنیم، یا بر وجوب واجب فی الواجب یا بر وجوب واجب مستقل یا حمل مطلق بر مقید. آن داستان را در اینجا بگنجانیم از این چهارتا اظهر حمل مطلق بر مقید است، عرفی‌ترش حمل مطلق بر مقید است، لذا حمل مطلق بر مقید در متوافقین نیازی به احراز وحدت مطلوب ندارد. همینکه خلاف ظاهر است کافی است. اصلاً برهان نائینی و خویی را کنار گذاشتیم، همین که واجب مستقل غیرعرفی بوده است این را می‌برد در سلک واجب فی الواجب. این را از میدان خارج می‌کند. بیان سوم این است که اصلاً نیازی به احراز نیست.‌

**در پاسخ سؤال:** گفتیم مطلق و مشروط تعدد مطلوب است و ربطی به هم ندارند.

**مطلق شمولی**

بعد از این مرحوم نائینی مطلق شمولی را بیان کرده است. در مطلق شمولی چه باید کرد؟ مطلق شمولی هم تارة متخالفان هستند و اخری متوافقان. در متخالفان بحثی نداریم، اینکه آقای فرموده است متخالفان با متوافقان متساویان هستند اشکالاً و جواباً ، می‌گوییم نه انصاف این است که متخالفین اوضح است و احدی در متخالفین گیر نکرده است. در متخالفان آمده‌اند مطلق را بر مقید حمل کرده‌اند. قرینیت و مفسریت در متخالفان پیش ما پرواضح است. حق با مرحوم آخوند است که فرموده متخالفان مشکلی ندارند. آقای نائینی هم نمی‌گوید متخالفان مشکلی دارند. تارة متخالفان هستند و اخری متوافقان. در متخالفان عرفی همین است که خطاب مخالف را مبیّن خطاب آخر قرار می‌دهند. اگر گفت "اکرم کل عالم" که البته عام است و برای اینکه واضح‌تر بشود می‌گوییم. اگر گفت اکرم العالم فرض کنید اکرم العالم اطلاق شمولی دارد و نمی‌خواهد بگوید یک عالم را اکرام کن. یک عالم را آدم اکرام می‌کند دیگر. قوم و خویشش است و رودروایسی دارد مثلا. به این قرائن مثلاً مراد از اکرم العالم اطلاق شمولی است. چون شمولیت باید با قرینه باشد. بعد گفته است لاتکرم العالم الفاسق. لاتکرم العالم الفاسق قید می‌زند اکرم العالم را و این پرواضح است و بحثی نداریم.

انما الکلام در متوافقین است. آیا در متوافقین شمولی مانند متوافقین بدلی حمل مطلق مقید بر می‌شود یا حمل نمیکنیم؟